



۲۰۱۶/۰۴/۰۲



م. اسحاق نگارگر

مارِ هفت سر

حکیم فرزانه غزنه یعنی سنایی غزنوی رساله ای منظوم دارد در حدود هفت صد بیت زیر عنوان (سیر العباد الی المعاد) یعنی سفرِ بندگان به سوی بازگشتگاه. او در این رساله نفس اماره انسان را به ماری بزرگ تشبیه می کند که یک سر و هفت روی و چهار دهان دارد:

افعی دیدم اندر آن معدن یک سر و هفت روی و چار دهن
هر دمی کز دهان بر آوردی هر که را یافتی فرو خوردی

و حضرت شیخ فریدالدین عطار در منطق الطیر خود می گوید:

خه خه، ای طاوسِ باغِ هشت در سوختی از زخمِ مارِ هفت سر
صحبتِ این یار در خونت فگند وز بهشتِ عدن بیرون رفت فگند
برگرفتت سدره و طوبی ز راه کردت از سدِ طبیعت دل سیاه
تا نگردانی هلاک این مار را کی شوی شایسته این اسرار را

از دیدگاه عرفا هرگاه این مار با هر هفت سر باهم هلاک نشود هر سر که زنده بماند سبب زنده شدن دوباره سری که مرده است می شود. به طور مثال اگر سر حرص و افزون طلبی را کشتید ولی سر حسد یا شهوت زنده ماند این یکی دوباره حرص را زنده می کند و بنا بر این مجادله با این اژدهای هفت سر عملیه ای بسیار مغلق و پیچیده است و به همین دلیل است که رسول کریم (ص) آنرا جهاد اکبر می خواند. و دلچسپ است که حضرت آدم نیز هنگامی که از پروردگار طلب بخشایش می کند دشمن اصلی خود را شناخته است و به همین دلیل هنگام مناجات به پروردگار خود نمی گوید:

"مرا شیطان فریب داد" یا "مرا زخم اغوا کرد" بلکه می گوید: "ربنا ظلمنا انفسنا" (پروردگارا! نفس ما دو تا بر ما ظلم کرد) پس دشمن نیرومند در نهاد خود ماست و اگر این اژدها بیمار شد ما را نیز به طوری اسیر می کند که غیر از خود دیگری را نمی بینیم و همه کس و همه چیز را برای خود می خواهیم و برای این منظور خانه دل را کانون توطئه و تفنین می سازیم.

جناب استاد مجروح در باره خصلت اصلی این اژدهای بیمار می گوید:

" ای مردم! اژدها را زندگی در جنگ و خون ریزی دایمی و بقا در ذلت و خواری آدمی است. اگر بیرون از قلمرو خود دشمنی نیابد که خونش را بریزد، آنگاه اندرون شهر زیر فرمان خویش مردم را به جنگ می طلبد و قتل و کشتار به راه می اندازد. اگر روزی صلح و دوستی راستین بین آدمیان برقرار گردد و او دیگر نتواند فتنه های شر و فساد خون ریزی برپا نماید، اژدها ذلیل و خوار می گردد و یک دم در پرتگاه نابودی فرو می رود... پس ای مردم!

کسی که دگرگونی در قلمرو جان خویش به راه نیندازد و انقلاب آگاهی در خویش برپا ننماید، و اما بیرون از خود هرج و مرجی در سرزمین سایر آدمیان جاری سازد، آفت بزرگی بر سر مردمان فرو می آورد و خدمت بزرگی برای اژدها انجام میدهد."

به یاد داشته باشید که استاد مجروح این سخنان را هنگامی می گفت که باران بلائی جنگ های خونین بر سر مردم کابل نباریده بود ولی دُرست آنگاه که دشمن خارجی یعنی اتحاد شوروی از سرزمین ما رخت بر بست و در سرزمین خود نیز دچار ورشکستگی گردید و متلاشی شد اژدهای نفس تنظیم ها که بدون خون ریزی نمی توانست زنده بماند ناگهان به جان مردم خود افتاد و آنچه همه می دانند کرد! و بذر نفاق و چند دستگی در میان مردم افشاند و آن نفاق هارا بهانه جنگ ساخت.

در عرصه سیاست بدترین شیوه رهبری رهبری متناوب یعنی به نوبت است. چون اژدهای نفس اماره در درون همه رهبران بیدار بود و اینان جز خوبی و کفایت خود کفایت و خوبی را در دیگران نمی دیدند بنا براین همین خصلت، به رهبری های متناوب تن دادند و تصورش را بکنید یکی از این عالی جنابان به خفت رهبری یک ماهه تسلیم شد. حالا هم که خفت پیری به جانش افتاده و سر و کارش بعد از این با عزرائیل است بروید و منطق پذیرش این رهبری یک ماهه را از او بپرسید دلیلی دیگر ندارد جز این که بگوید همان یک ماه دپ و دوران در هر صورت بهتر از هیچ بود اما اگر او استغنا عارفانه بیدل را می داشت به مدعیان دیگر می گفت که:

گردِ دماغِ همت، سرکوبِ هر بنا بیست

قصرِ فلکِ بلند است تا پشتِ پا نباشد

آری آن بیچاره لذت پشت پا زدن بر مقام را خوب نیاموخته بود.

امروز مردم با همان فاجعه رو برو هستند. مردم را مفلس، بیچاره و پریشان ساخته اند و به قول شیخ شیراز "مفلس" (در اصل ملحد):

گرسنه در خانه و بر سفره نان

عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

امروز هم مدعیان رهبری با کیسه های پُر از زر و دسترخوان های پُر از نان وارد معرکه شده اند و با نفس های گرسنه و کیسه های خالی مردم رو برو هستند و هر یک معاونان خود را نیز نه بر اصل تقوی و فضیلت بلکه به فرمان اژدهای درون خود پیش کشیده اند و تا وقتی که یک طرف اژدهای ضعیف و نیازمند و طعمه جوی قرار دارد و سوی دیگر از دهای نیرومند و طعمه افکن ناگزیر همین مکتب و همین ملا وجود خواهد داشت اما برای یک لحظه

هم گرفتار این تصور خام نشوید که من شما را به تحریم انتخابات فرا می خوانم که هرگز چنین قصد ندارم و خوب می دانم که ضرر آدمی را کند هوشیار.

حکومت در هر حال و با همه فسادش بهتر از بی حکومتی است اما حرف من این است که یک عملیه دراز مدت کم از کم بیست سال را برای به میان آوردن یک حکومت صالح در نظر داشته باشید و بکوشید به نیروی رأی خود کسی را به میدان بیاورید که برای مشکلات مشخص شما جواب های مشخص داشته باشد. به طور مثال در دوره کار خود چند فیصد مردم را از چنگال این فقر کشنده و با چه گونه اقتصاد نجات می دهد. چند در صد زنان روستایی را از شر خشونت و بی عدالتی نجات می دهد. چند در صد خدمات صحی را توسعه می دهد و تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل و اما من متأسفانه در میان آنانی که به قصد رهبری قد برافراشته اند به سود یا به زیان هیچ کس هیچ چیز نمی گویم و اگر در میان اینان یکی می بود که با صراحت می گفت: "من عملیه عدالت انتقالی را که ملل متحد می خواست تطبیق می کنم و آنانی را که به شیوه های مستقیم یا غیر مستقیم به مردم خساره های جانی و مالی رسانده اند به محاکمه می کشانم و در این راه از پولیس بین المللی و محاکم بین المللی نیز کمک می گیرم" می دانستم که با مردی جدی طرف استم که قصد فریفتن مردم را ندارد. و تا این معیار تطبیق نشود و آنانی که خون ناحق ریخته اند یا هنوز هم می ریزند کسی برای شان نگویید که: "آقا بالای چشمت ابرو است" خون انسان همچنان بی ارزش می ماند و خیر و خلاص.

و اما اُستاد مجروح را برای اینکه در کمپ های آوارگان سروری نموده و دریافته بود که ۷۵ در صد آوارگان از محمد ظاهر شاه مرحوم که آن وقت در ایتالیا بود جانبداری می کردند بی رحمانه کُشتند ولی آنان که او را کُشتند حتی یک بار برای یافتن بهانه کُشتن هم که باشد اژدهای خودی او را باز نکرده و نظر شخص او را در باره شاه نخوانده بودند. او آن سروری را به عنوان یک ژورنالیست واقع بین و کاملاً فارغ از حب و بغض انجام داده بود اما خود در باره شاه در اژدهای خودی چنین ابراز نظر می کند:

"رهگذر نیمه شب می دید که گروه های آوارگان مدتی خون همدیگر را ریختند و چون درد ایشان درمان نیافت بلکه از گرایش به آن رهبران نابینا، حیرانی و سرگردانی ایشان رو به افزایش نهاد در پی چاره دیگر برآمدند اما به جای اینکه در ماهیت رهبری و پیروی اندکی بیندیشند، برخی چاره کار را در این دیدند که رهبر یگانه و بی رقیبی را رهنمای پیکار خود سازند و سلطان مدبر و نجیبی را فرمانروای دیار خود گردانند، امیر خبیر ولی پیر و گوشه گیری را به یاری طلبیدند.

و اما آوارگان بیمار از یاد برده بودند که آن شهریار کُل اختیار همان تاجدار نابینا بود که روزی در های شهر را به روی اژدها گشود و خود دور از آنجا در کنج آرامی غنود." یادداشت امروز را در همین جا می بندم و در فرصتی دیگر این بحث را با نظر اُستاد در باره انقلاب دنبال می کنم. تا آن فرصت همه را به خدای بزرگ می سپارم. نگارگر